

واژه‌ها را بوسه زن

واژه‌های زندگی را در نیستان سکوت،
آهنگ آوا ده.
در فراگشت شدن، از واژه‌ها رنگ تعلق را بشوی.
کوره راه عقل را با واژه‌ها هموار کن.

*

به خلوتخانه‌ی مه‌راه‌ی میترای روشن‌گر خرام
واژه‌های معرفت را غسل ده
خرابات مغان را آستان بوس
واژه‌های فهم را تسبیح کن.
در زلال جام ساقی
زیر نور حق، در می آلوده‌ی پیر مغان،
واژه‌ی اندیشه را پاکیزه شوی.

*

واژه‌ها را بوسه زن
واژه‌ی آویخته بر دارها
واژه‌های با گل‌وله دوخته بر دیوارها
واژه‌ای که جسم را قربانی معنا کند
واژه‌ی حق و انالحق را.

*

معرفت را واژه - واژه نقش کن
بستر خونباری حلاج را هر شامگاه
اندوه واژه برنشان.
از فراز واژه‌ی «هستی» به خود بنگر
از واژه‌ی «من» دست شوی
از من رهایی جوی.

جواد پارسای

به پیشگاه خاتم زاده اصفهانی، که خود شعر ملکوتی
انسانی است و بی‌نیاز از تعلیق دنیایی است.
با نیایی که بالذکر، جواد پارسای

جواد پارسای
۱۵، ۱۱، ۲۰۰۶
۱۳۸۵ خورشیدی